**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010916**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که در جایی که یک حدثی معلوم باشد و یک طهارتی هم معلوم باشد، نمی‌دانیم کدام متقدم هست که به وسیلۀ متأخر نقض شده باشد، در نتیجه ما حالت فعلی را نمی‌دانیم. آیا اینجا استصحاب‌ها به چه شکل جاری می‌شود؟ آیا مطلقا جاری می‌شود؟ تعارض می‌کنند؟ یا در معلوم التاریخ جاری می‌شود؟ و در مجهول التاریخ جاری نمی‌شود، این بحث‌ها بود. مرحوم آقای حکیم می‌خواهند استظهار کنند که فقط در معلوم التاریخ جاری می‌شود، در مجهول التاریخ جاری نمی‌شود. یک بیانی دارند می‌فرمایند که این بیان از کلام مرحوم آقا ضیاء استفاده می‌شود. آقای حکیم ۴ وجه از کلام مرحوم آقا ضیاء نقل می‌کند و این ۴ وجه را مناقشه می‌کند، و یک وجه پنجمی را هم که می‌گوید این از کلام مرحوم آقا ضیاء استفاده می‌شود این را مطرح می‌کنند. ما عرض کردیم بیان این هست که حالا مثال را اینجور در نظر بگیریم که موقع زوال به حدث علم دارد، نمی‌داند طهارت قبل از زوال است یا طهارت بعد از زوال است، طهارت معلوم بالاجمال. در نتیجه در شب که الآن مورد حاجت ما هست نمی‌دانیم متطهر هست، اگر آن طهارت بعد از زوال حادث شده باشد، یا محدث هست اگر آن طهارت قبل از زوال حادث شده باشد. ایشان می‌فرمایند که عرفاً یقین و شک اگر شک ما به ملاحظۀ ازمنۀ تفصیلیه است یقین ما هم باید به ملاحظۀ ازمنۀ تفصیلیه باشد. الآن شک ما در چی هست؟ شک ما در این هست که شب آیا من متطهر هستم یا متطهر نیستم. حالا نسبت به هر یک از طهارت و حدث را در نظر بگیرید. شب این که من شک دارم که طهارت دارم یا طهارت ندارم. این شک یک زمان مشخصی من شک دارم که شب است. اگر شک من نسبت به شب هست یعنی شک من در یک زمان تفصیلی هست، یقین من هم باید تفصیلی باشد. نسبت به ازمنۀ تفصیلیه باشد به این معنا که شما مانعی ندارد که یقین شما مردد باشد، اینجور نیست که مردد. آخر یکی از بیانات مرحوم آقا ضیا این بود که یقین شما باید زمانش مشخص باشد. مرحوم آقای حکیم اشکال می‌کنند که نه کی گفته یقین باید مشخص باشد؟ من نمی‌دانم ساعت اوّل وضو گرفتم یا ساعت دوم وضو گرفتم. ساعت سوم الآن شک دارم، استصحاب می‌کنم آن وضویی که در ساعت اوّل گرفتم یا ساعت دوم گرفتم. استصحاب می‌کنم برای ساعت سوم در جایی که اگر ساعت اوّل هم باشد ممکن است ساعت دوم زائل شده باشد. اینجور نیست که اگر ساعت اوّل باشد حتماً ادامه داشته باشد. چون نمی‌دانم ساعت اوّل بوده یا ساعت دوم، در نتیجه من شک دارم که الآن که ساعت سوم است وضو دارم یا وضو ندارم، بقای وضو را استصحاب می‌کنم، این مشکلی کأنّه نیست. بنابراین ما نحن فیه، مشکل ما چی است؟ مشکل ما این نیست که یقین ما تعیّن ندارد، آن نیست. یقین لازم نیست متعین باشد از جهت زمانی. زمان متیقن ما مشخص باشد، ولی بحث این است اگر شما شک را نسبت به یک زمان خاص در نظر گرفتید، نسبت به ازمنۀ تفصیلیه، یعنی غروب، ظهر، نسبت به عمود زمان در نظر گرفتید یقین را هم باید نسبت به عمود زمان در نظر بگیرید، ولو به نحو تردیدی و در همۀ فروض یقینی که نسبت به عمود زمان در نظر گرفتید باید شک داشته باشید. من در آن مثالی که زدیم مردد بین ساعت اوّل و ساعت دوم، ساعت اوّل باشد ممکن است ساعت دوم زائل شده باشد، ممکن است زائل نشده باشد، در نتیجه ساعت سوم مشکوک است. ساعت دوم باشد، ساعت سوم مشکوک است. اینجور نیست که بنابر یکی از احتمالات یقین داشته باشم. چه ساعت اوّل باشد باز ساعت سوم مشکوک است، ساعت دوم هم باشد باز هم مشکوک می‌شود. پس بنابراین ما نحن فیه برای این که بقاء صدق کند چون شما شک را نسبت به زمان تفصیلی در نظر گرفتید نمی‌دانید در شب طهارت دارد یا طهارت ندارد. آن زمان یقین را هم باید تفصیلی در نظر بگیرید ولو به نحو تردیدی، عمود زمان را باید در نظر بگیرید. باید بگویید در جایی که مردد هم هست باید با توجه به تطبیق بر زمان‌های مختلف عمود زمان شک من موجود باشد علی جمیع التقادیر. عرفاً اگر شک نسبت به عمود زمان، حالا به این تعبیر عمود زمان تعبیر ایشان نیست، من تعبیر می‌کنم. اگر نسبت به عمود زمان در نظر گرفتید، یقین را هم باید نسبت به عمود زمان در نظر بگیرید. و قطعات زمان را، ولو به نحو تردیدی، علی جمیع التقادیر من باید شک داشته باشم و ما نحن فیه اینجور نیست. ما نحن فیه ما شب، زمان شکمان است. شما می‌گویید ما یقین داریم که یک طهارتی وجود دارد، موقع ظهر هم یقین داشتیم محدث بوده. یک طهارتی یقین دارم، نمی‌دانم این طهارت قبل از ظهر بوده یا بعد از ظهر بوده. اگر آن طهارت قبل از ظهر باشد به وسیلۀ این حدث زائل شده است. اگر آن طهارت بعد از ظهر باشد به وسیلۀ حدث زائل نشده. شما باید با در نظر گرفتن تطبیق آن معلوم بالاجمال بر احتمالات علی جمیع التقادیر شک داشته باشید، و الا عرفا این بقا صدق نمی‌کند. این عبارتی هست که مرحوم آقای حکیم مطرح می‌کنند. ولی به نظر می‌رسد این صرف ادعاست، ببینید ما می‌دانیم الآن شب که شک در طهارت داریم، می‌دانیم که قبل از این طهارت، قبل از این زمان یک طهارتی بوده، نمی‌دانیم آن طهارتی که بوده دیگر نسبت به عمود زمان نمی‌سنجیم. آن طهارتی که بوده الآن باقی هست یا باقی نیست؟ ولو منشأ شک ما این هست که نمی‌دانیم زمان متیقن ما چی است. البته یک اشکالی ما داریم، آن این است که خود شک باید ادلۀ استصحاب می‌خواهد وهن الشک را از بین ببرد. در مجهول التاریخ مشکل وهن الشک نیست، مشکل عدم تعیّن زمان یقین است، شک ما در زمان یقین است نه شک ما در آن متعلّق یقین و شک. خود زمان یقین مشکوک است و این ادلۀ استصحاب به شک مربوط به زمان یقین کار ندارد، به شکی که در متعلق هست و آن شک در متعلق اهمیت دارد به آن کار دارد. ما اشکالمان این هست روی همین جهت مجهول التاریخ جاری نمی‌شود. ولی شما فرض این است که این اشکال را نمی‌خواهید بکنید. از آن زاویه نمی‌خواهید. اگر آن زاویه را کنار بگذاریم، بگوییم نه لازم نیست که وهن شک را در نظر بگیریم، ما می‌گوییم شما اگر قبل از زمان شکتان یک یقین داشته باشید ولو یقین اجمالی، دیگر لازم نیست به ازمنۀ تفصیلیه شما تطبیقش بدهید، ما می‌دانیم الآن که شب هست قبل از شب یک طهارتی بوده است، نمی‌دانیم آن طهارت نقض شده به خاطر این که طهارت قبل از ظهر بوده یا نقض نشده به خاطر این که طهارت بعد از ظهر بوده. یعنی زمان متیقن ما منشأ شک ما در نقض و عدم نقض است. و فرض این هست که تردد زمان متیقن مهم نیست، این که زمان متیقن ما تردد داشته باشد و او هم منشأ باشد آن مهم نیست. بنابراین چه وجهی دارد که حتماً تطبیق بدهید بر ازمنۀ تطبیقیه و بگویید بر جمیع تقادیر هم باید حتماً شک داشته باشد.

شاگرد: بقا باید صدق کند؟

استاد: بقا صدق می‌کند. من نمی‌دانم آن طهارتی که هست بقا دارد یا بقا ندارد.

شاگرد:‌ یک تقدیر بقا صدق می‌کند

استاد: اصلاً لازم نیست آنجور تقدیر بکنید. چرا ازمنۀ تفصیلیه را در نظر می‌گیرید؟ بگویید ما می‌دانیم یک طهارتی موجود است. آن طهارتی که بالفعل موجود است یعنی علم به وجودش داریم نمی‌دانیم باقی هست یا باقی نیست، ولو منشأ شک ما در بقا شک در این است که زمان این طهارت کی است؟ ولو منشأ شک ما در بقاء شک در عدم، به علت عدم تعیّن زمان یقین ما شک می‌کنیم، خب بکنید. ما می‌گوییم این استصحاب به این کار ندارد، اشکال ما را کنار بگذارید، اشکال ما این هست که باید ادلۀ استصحاب جایی که خود شک یعنی شک داشته باشد، ولی جایی که شک به خاطر این هست که یک یقینی داریم آن یقین معلوم نیست کی است، این یقین در واقع معلوم نیست. یک یقین محکم، یک یقین محکم داریم، آن یقین محکم نمی‌دانیم کی است. ادلۀ استصحاب این را نمی‌گیرد، نه این اشکال را کنار بگذارید. ولو منشأ شک ما در بقاء شک در زمان متیقن باشد و منشأ شک ما در بقاء عدم تعیّن متیقن باشد. شک در بقا داریم دیگر، وجداناً داریم. بنابراین این که شما می‌گویید حتماً باید، چون شک ما مربوط به زمان تفصیلیه یعنی زمان شک ما مشخص است، ما می‌گوییم شب شک داریم که طهارت هست یا نیست؟ باید آن یقین شما هم معین بکنید، نه معین نمی‌کنید، آن که هست باید قبل از شک باشد. قبل از شک بودنش مسلم است. آن چیزی که ما دلیل داریم این است که قبل از آن باید یقین داشته باشیم، یقین هم داریم. ما می‌دانیم به نحو اجمالی قبل از زمان مشکوک ما یک متیقنی حاصل بوده است، حالا لازم نیست آن متیقن زمانش را مشخص کنیم و علی جمیع التقادیر بگویید شک داشته باشیم، کی گفته؟ چه وجهی دارد. اصلاً مقوم بقا عرفا نیست. این که ایشان می‌گوید عرفا، جایی که شک ما به عنوان تفصیلی هست، حالا من عنوان تفصیلی چون تعبیر می‌کنم. من می‌گویم اگر شک ما در عمود زمان سنجیده شده یقین ما هم در عمود زمان سنجیده بشود ولو مردد، تعبیر ایشان این هست، نه لازم نیست عمود زمان سنجیده بشود، ما می‌گوییم به نحو اجمالی، یک زمانی که قبل از زمان شک است. آن زمان را معین نمی‌کنیم کی است. ما می‌گوییم در یک زمانی که قبل از زمان شک هست من طهارتی داشته‌ام. نمی‌دانم آن طهارتی که قبل از زمان شک بوده است که زمانش هم نسبت به عمود زمان تعیین نمی‌کنم. این هم یک نوع زمان نسبی است. زمان نسبی به این معنا، نسبت به زمان شک آن را می‌سنجند. می‌گویم من طهارت قبل از زمان شک داشته‌ام، درست است. درست است یقین دارم به حدوث طهارتی قبل از زمان شک. نمی‌دانم این طهارتی که قبل از زمان شک بوده است تا زمان شک استمرار داشته یا نداشته. منشأ شک چی است؟ چون نمی‌دانم زمان آن طهارت کی است؟ اگر زمان آن طهارت قبل از زوال باشد قطعاً زائل شده. اگر زمان آن طهارت بعد از زوال باشد حالا احتمال بقاء دارد یا قطعاً بقاء هست، هر دو صورتش را هم ممکن است تصویر بشود. پس بنابر این فرض این است که این مهم نیست.

شاگرد: از شارع بپرسد منظورت از این که من قبلاً یقین داشتم منظور شما چی است؟ برای قضیۀ مهمله منظورت است؟

استاد: به نحو مطلقه. مطلقه به این معنا نیست که تعیین کنید. ما می‌گوییم یک زمان اجمالی. مطلقه به این معنا، یک زمان اجمالی.

شاگرد: مطلقه باشد یعنی چه این

استاد: نه، به این معنا چه نگویید. نه قهری نیست. من می‌دانم یک زمانی یقین دارم، حالا چه هم باشد من چیز دارم، لازم نیست به آن مطلق، این هم باشد یقین دارم، این هم باشد یقین دارم، درست است. ولی بحث این است که من موقعی که می‌خواهم استصحاب کنم علی جمیع التقادیر لازم نیست چیز بکنم. این کی گفته که نسبت به آن ازمنۀ تفصیلیه باید در نظر بگیریم. قضیۀ متیقن و مشکوک اگر بخواهیم احراز کنیم موضوعاً و محمولاً یکی هستند.

استاد: موضوعاً و محمولاً می‌شود، من می‌دانم یک یقینی وجود دارد، آن یقین را هم علی ای تقدیر شک دارم، علی ای تقدیر شک دارم یعنی این، نه این که، من در بحث چیز مطرح کردم به آن معنا علی ای تقدیر این را نباید شما اینجور بگویید آن چیزی که منشأ شک من هم هست آن نسبت به آن هم علی ای تقدیر باید در نظر بگیرید. من نمی‌دانم زید هنوز عادل هست یا عادل نیست. این عین همان است، دقیقاً عین همان است. آنجا عیناً آن یکی نیست. آن اطلاقی که شما می‌گویید، ببینید این را در نظر بگیرید، من در مثال‌های همیشه، من یقین دارم که زید عادل بوده، فرض کنید زید قبلاً شراب خورده بوده ولی عادل بوده، چون ظرف تقیه بوده. الآن ظرف تقیه برطرف شده، نمی‌دانیم در این ظرف جدید زید شراب خورده یا شراب نخورده، بقای عدالت زید را استصحاب می‌کنیم. آیا شما می‌توانید بگویید که به این نحو بگویید، بگویید زید قبلاً چه شراب خورده باشد، چه شراب نخورده باشد عادل بوده، چون ظرف، ظرف تقیه بوده. ولی الآن اگر شراب خورده باشد دیگر عادل نیست، نه لازم نیست، چون منشأ شک ما همین است که الآن شراب خورده باشد یا شراب نخورده. این منشائی که قبلاً آن منشاء نبوده، در زمان سابق مضر هم بوده. بحث سر این است، آن چیزی که منشأ شک من هست نسبت به آن که نباید اطلاق داشته باشد.

شاگرد: این زید، این عدالتش همان عدالت است.

استاد: آنجا هم همین است.

شاگرد: ولی اینجا طهارت معلوم نیست

استاد: نه، همان طهارت است، طهارت وحدتش به وحدت سبب است. یک وضویی من به سبب واحد گرفتم. نمی‌دانم آن وضویی که از من صادر شده قبل از طهارت صادر شده یا بعد از طهارت صادر شده، دو تا نیست.

شاگرد: اگر قبلش باشد الآن یک چیز جدید

استاد: نه، آن اگر طهارت قبلی باشد زائل شده. طهارت یک طهارت است، چه طهارت قبل باشد، چه طهارت بعد باشد یک طهارت است، نمی‌دانم زمان این طهارت کی است.

شاگرد: این که می‌گویم در زمان شک فرض می‌کنم طهارت هست این طهارت که زمان شک است معلوم نیست این قبلی باشد.

استاد: نه حتماً همان است، اگر او باشد طهارت زمان دوم بوده. یعنی اگر باقی باشد یعنی آن طهارت معلومۀ من زمان دوم بوده، نمی‌خواهم تعیین کنم زمان دوم بوده، در تمام موارد، این مثالی هم که زدم این که ما می‌گوییم زید عادل هست معنایش این است که بنابراین شراب نخورده، البته این را اثبات نمی‌کند چون مثبتش است. ولی نتیجۀ لازمۀ عقلی‌اش این است، می‌گویم الآن عادل است یعنی شراب نخورده، در این زمان شک. آن هم همین است. ما نمی‌دانیم زمان یقین ما زمان دوم بوده است تا باقی باشد، یعنی زمان بعد از زوال، یا زمان قبل از زوال بوده تا باقی نباشد.

شاگرد: شما اوّل استصحاب جاری می‌کنید بعد در طولش می‌گویید پس وحدتش هم درست است.

استاد: نه، وحدت مشخص است.

شاگرد: اگر باقی باشد همان دومی است دیگر.

استاد: نه اگر باقی نباشد همان اوّلی است.

شاگرد: اگر باقی نباشد اوّلی است دیگر.

استاد: نه، اوّل و دوم یکی است، تفاوت ندارد. چه این طهارت من قبل باشد چه طهارت من باشد یکی طهارت است، این طهارت من زمانش کی است؟ بنابراین نمی‌دانم زائل شده یا زائل نشده. یعنی حتی اگر زائل هم شده باشد همان طهارت هست که زائل شده، ببینید فرض کنید که، حالا مثال را در بحث وضو نزنم. از سقف یک قطرۀ خونی چکیده، لباس من را نجس کرده، می‌دانم، نگاه می‌کنم می‌بینم آن قطره‌ای که در سقف بود چکید لباس من را نجس کرد. من این لباسم را شستم، نمی‌دانم آن قطره‌ای که چکیده لباس من را نجس کرده قبل از تطهیر من لباسم را نجس کرده یا بعد از تطهیر لباسم را نجس کرده. آن نجاستی که معلول این قطره هست یک نجاست شخصیه است. چه قبل از تطهیر باشد، چه بعد از تطهیر باشد یک نجاست است، دو تا نجاست نیست. وحدت و تعدد معلول به وحدت و تعدد علتش است. وقتی علت واحد دارد این هم یکی است، عرض کردم از سقف یک قطره‌ای چکیده النجاسة المعلولة للقطرة چکیده من السقف این نجاست معلومه نمی‌دانم این نجاست قبل از تطهیر من بوده، تا آن نجاست رفته باشد، یا بعد از تطهیر بوده نرفته باشد، یک نجاست است، دو تا نجاست که نیست. پس بنابراین من شک دارم که نجاستی که عارض بر این لباس شده این نجاست از بین رفته یا از بین نرفته. این بیانی که مرحوم آقای حکیم دارد به نظر بیان تمامی نیست.

محصَّل عرض ما این بود که شارع مقدس استصحاب می‌خواهد وهن الشک را از بین ببرد، توضیحات مفصلی که قبلاً در موردش دادیم. و در جایی که یقین ما زمانش نامشخص هست بحث ما وهن الشک نیست، یک شک در زمان الیقین داریم و این شک در زمان یقین آن وهن شک مورد نظر ما نیست. اینجا یک عبارتی آقای حکیم از مرحوم آقا ضیاء نقل می‌کنند، فکر می‌کنم مرحوم آقا ضیا دقیقاً همین را می‌خواسته بگوید، من عرض کردم بسیاری از مطالبی که آقایان دارند در مورد عدم اتصال یقین به شک، نقض به یقین، از همۀ این صحبت‌هایی که کلمات مرحوم آخوند هست، کلمات که اصلش ظاهراً مرحوم آقای حاج شیخ هست، ظاهراً اصلش از مرحوم میرزای شیرازی است اینها روحاً به خاطر این بوده که وجداناً احساس می‌کردند بین مجهول التاریخ و معلوم التاریخ تفاوت هویتی وجود دارد و اینها مثل هم نیستند. بنابراین ادلۀ استصحاب که در ما نحن فیه در معلوم التاریخ هست آن ادلۀ استصحاب، یعنی حالا به تعبیر دیگر من تعبیر بکنم، ادلۀ استصحاب ناظر به عمود زمان است. اینجا این را هم توجه بفرمایید. اینجا هم در واقع اشکال همان اشکال سابق هست که ادلۀ استصحاب را به عمود زمان باید ناظر بدانیم. اینجا در مجهول التاریخ که شما می‌خواهید جاری کنید نسبت به عمود زمان ادلۀ استصحاب را جاری نمی‌کنید. باز هم زمان نسبی است، چطور؟ می‌گویید قبل از زمان شک ما یک زمانی من یقین داشته‌ام. زمان السابق علی زمان الشک که تعین هم ندارد که کی است. نسبت به زمان تفصیلی، نسبت به عمود زمان شما یقین را نمی‌سنجید، در حالی که یقین ما باید نسبت به عمود زمان باشد. هم اشکالی که اینجا هست، هم اشکالی که در بحث سابق که نمی‌دانیم مرگ پدر زودتر بوده یا اسلام پسر، در آن مثالی که آیا در مجهول التاریخ جاری می‌شود آنجا در معلوم التاریخ جاری نمی‌شد. آنجا هم معلوم التاریخ را شما می‌خواستید استصحاب کنید یقین نسبی درست می‌کردید. اینجا در مجهول التاریخ یقین نسبی درست می‌کنید. یعنی یقین به ملاحظۀ زمان نسبی. یقین نسبی که می‌گویم یقین به ملاحظۀ زمان نسبی. بحث ما این هست که یقین باید به ملاحظۀ عمود زمان باشد. یقین به ملاحظۀ زمان نسبی درست نیست. آن یقین ادلۀ استصحاب ناظر به آن هست که به ملاحظۀ عمود زمان باشد، حالا مردد باشد یا غیر مردد آن را کار نداریم، بیان آقای حکیم درست است. اگر نسبت به عمود زمان تردیدی هم باشد ولی علی ای تقدیرٍ شک داشته باشیم استصحاب جاری می‌شود چون بالأخره آن وهن الشک هست که منشأ گیر ما در اینجا هست. ما نمی‌خواهیم که باید زمان متیقن معین باشد، ولی متیقن را نسبت به عمود زمان باید سنجید، نه نسبت به زمان نسبی، در مقایسه با حادثۀ دیگر. حالا در آن مثال‌های قبلی می‌گفتیم در زمان حادثۀ قبلی. ما نحن فیه زمان نسبی است ولی زمان نسبی زمانی که قبل از زمان شک است، الزمان السابق علی المشکوک. هر دو زمان نسبی هستند ولی نحوۀ نسبی بودنشان فرق دارد. یکی‌شان نسبت به حادثۀ دیگر می‌سنجیدیم زمان نسبی درست می‌کردیم، الآن نسبت به خودش می‌سنجیم ولی نسبت به زمان شک‌اش می‌سنجیم. بنابراین عرض ما این هست که استصحاب باید نسبت به عمود زمان سنجیده بشود. مرحوم آقا ضیاء یک عبارتی دارند که آقای حکیم از ایشان نقل می‌کند، وجه‌های مختلفی از آقاضیاء ذکر کردند، البته یک تعبیری دارند که گفتم ۴ وجه ذکر کردند شاید این ۴ وجه، چون مرحوم آقای حکیم می‌گویند که این مطلب میرزای شیرازی ۴ وجه تقریب شده. وجه اوّل وجهی که مرحوم آخوند در کفایه فرمودند، وجه ثانی، ثالث، رابع، بعد از وجه رابع می‌گوید و هذه الوجوه ذکره بعض الاعیان المحققین فی درسه. خب البته می‌گوید استاد آقا ضیاء الدین عراقی. این هذه الوجوه ابهام دارد که مراد وجه چهارم و دوم و سوم است و اوّل را هم شامل بشود. شاید مراد چهارم و دوم و سوم باشد، می‌خواهد بگوید سه وجه اخیر. وجه اوّل که گوینده‌اش را گفتم که آخوند در کفایه است. وجه دوم و سوم و چهارم را مرحوم آقا ضیاء گفته. حالا این عبارتی است.

وجه چهارمش به نظرم با مسأله‌ای که ما می‌گوییم خیلی نزدیک است. ایشان می‌گوید که الرابع عند قوام الاستصحاب ان یکون شک فی امتداد المستصحب و لیس هنا کذلک فان الحدث المجهول التاریخ فی المقام ان کان سابقاً علی الزوال فهو مرتفع و لم امتداد له و ان کان متأخراً للزوال فهو باقٍ فالشک فی الحقیقة فی التقدم و التأخر لا فی الامتداد و عدمه. این تکه را می‌گویم، فالشک فی الحقیقة فی التقدم و التأخر یعنی می‌گوید ما باید اوّلاً و بالذات شک داشته باشیم که آن مستصحب ما امتداد دارد یا امتداد ندارد. نه این که زمان مستصحب را ندانیم که تقدم و تأخرش، این همان عرض ما هست که در واقع جوهرۀ مطلب همان، نباید شک ما ناشی از شک در تقدم و تأخر مستصحب باشد و متیقن باشد. البته نکته‌اش هم این است، جایی که شک در تقدم و تأخر متیقن باشد و او منشأ شک شده باشد آنجا آن وهن الشکی که وجود دارد، وجود ندارد، با آن نکاتی که عرض کردم قاعدۀ استصحاب می‌خواهد زمان یقین را ادامه بدهد، تعیین زمان یقین با استصحاب کار ندارد. شما اینجا می‌خواهید تعیین زمان یقین کنید، روح قضیه‌اش تعیین زمان یقین هست. یعنی به تعبیر دیگر قاعدۀ استصحاب می‌خواهد تا زمانی که شما می‌توانید براساس یقین رفتار کنید. شما اینجا اگر نقض یقین کنید یعنی اگر حکم به طهارت نکنید می‌گویید طهارت قبل از زوال بوده به یقینی که هنگام زوال آمده ما آن طهارت را از بین بردیم، این که آقایان هی می‌گویند نقض یقین به یقین است و امثال اینها، اینها هم همه از این نکته هست که اینجاها اشکال ما باید وهن شک باشد، اینجا ما اگر حکم کنیم که طهارت الآن نیست، یعنی می‌گوییم چون ممکن است طهارت قبل از زوال باشد آن یقین آمده باشد این طهارت را از بین برده باشد. پس بنابراین وهن الشک نیست، آن یقین این وسط، می‌گویند نقض یقین به یقین باشد همۀ این بحث‌هایی که اینجا آقایان مطرح می‌کنند من نمی‌خواهم به ذیل عبارت که این نقض الیقین بالیقین تمسک کنم. بحث من این است که مفروض روایت این هست که آن شک شل است. اما این که در جایی که هم شک داریم هم یقین داریم، اصلاً قاعدۀ استصحاب ناظر به این فرض‌ها نیست، نه این که ناظر به فرض هست با ذیلش می‌خواهد آن مطلب را نفی کند. حالا این بحث تقریباً تمام شد.

من کلام مرحوم آقای حائری را در شرح العروة مطالعه کردم، بحث‌های خیلی خوبی دارد، البته ایشان نهایتاً تفصیل بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ را نمی‌پسندد. وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم، می‌خواستم به آن نکته‌هایی که ما به آن نکته تکیه داریم وارد آن نکات نشده. از زاویه‌های دیگر منهای این نکته حق با اشخاص دیگر است، یعنی اگر روی این نکته تکیه نکنیم، نکته‌ای که ما رویش تکیه می‌کردیم و به نظرم اصلاً تمام جوهرۀ همۀ اشکالات روی همین نکته‌ای هست که من عرض کردم، اطلاق قضیه این هست که هم استصحاب نسبت به عمود زمان باید سنجیده باشد، هم استصحاب باید نسبت به زمان نسبی باید سنجیده بشود، آن حرف‌هایی که هست منهای آن مشکل اثباتی که ما عرض می‌کردیم تام نیست. این که وارد تکه‌های بحث ایشان نمی‌شوم، ولی یک نکات جالبی ایشان دارد آن را ملاحظه بفرمایید در مورد تفصیل مرحوم محقق حلی. ایشان می‌گوید این تفصیل محقق حلی صحیح نیست. ایشان نکتۀ خیلی جالبی در این بیان دارد می‌خواهم حالا من یک کمی این بیان مرحوم آقای حائری را یک کمی با تفاوت در تعبیر توضیح بدهم که ما اگر قائل به، یعنی بپذیریم که در مجهول التاریخ استصحاب جاری است، علاوه بر این که در معلوم التاریخ جاری است ولی در مجهول التاریخ هم جاری هست در ما نحن فیه دیگر نباید تفصیل محقق را بگوییم.

شاگرد: تفصیل که نداده بودند، کلا

استاد: نه گفته بود اگر علم به حالت سابقه داشته باشید، ضد حالت سابقه باید رفتار کنید. البته خود ایشان به این عبارت نیاورده، ولی قهراً باید همچین تفصیلی داده بشود، این است که افراد دیگر از محقق نقل می‌کنند این تفصیل را نقل می‌کنند. لازمۀ حرفش این هست که باید علم داشته باشند. ایشان می‌گوید علم به حالت سابقه در جریان استصحاب دخالت ندارد. اگر استصحاب جاری باشد چه علم داشته باشیم چه علم نداشته باشیم جاری است. اگر جاری نباشد چه علم. این نکتۀ خیلی قشنگی در کلام آقای حائری هست این را می‌خواهم ان شاء الله جلسۀ بعد یکشنبه توضیح بدهم، این بحث را دیگر می‌گذریم، جلسۀ بعد وارد بحث جدید می‌شویم. بحث جدید دوران امر بین تمسک به عمومات.

بحث تنبیه ثانی عشر را آقایان نوعاً جاهای دیگر بحث کردند ولی همینجا بحث بشود یک نکتۀ دیگری، در استصحاب بحث مفصلی دارد من فکر می‌کنم این که آیا استصحاب آثار یقین برایش بار می‌شود یا آثار متیقن بار می‌شود؟ جایی که یقین طریقیت، این حالا البته زاویۀ بحث مرحوم آخوند چیز دیگری است، ولی به تناسب این بحث را باید مطرح کنیم که استصحاب آثار یقین را بار می‌کند یا آثار متیقن. استصحاب آثار متیقن را بار می‌کند ولی جایی که متیقن اثر نداشته باشد فقط یقین اثر داشته باشد. یعنی لا تنقض الیقین بالشک درش یقین طریقی ملاحظه شده، کما این که در مثال‌هایش این شکلی است یا موضوعی ملاحظه شده یا اعم است. این محور مرحوم آخوند یک بحث دیگری دارد، استصحاب تشخص کتابی و فلان و آن بحث‌های دیگری را طرح کرده ولی این بحث را ما هیچ جا بحث نکردیم که استصحاب آثار یقین درش بار می‌شود یا آثار متیقن بار می‌شود. این را به تناسب بحث مرحوم آخوند وارد این بحث می‌شویم. مرحوم آقای صدر در ارکان استصحاب به این بحث پرداخته. یا ما تسقط بالاستصحاب. استصحاب آثار یقین را بار می‌کند علاوه بر آثار متیقن یا فقط آثار متیقن را بار می‌کند. آنجا بحثش را، حالا ما به تناسب این آن بحث را چون ما به ترتیب کفایه داریم پیش می‌رویم این بحث را مناسب است آنجا مطرح کنیم. و الا خود بحث که صاحب کفایه طرح کرده خیلی مهم نیست، تشخّص کتابی است، البته می‌خوانیم ولی محورمان را این محورش، چون یکی از نکات آن بحث این است این نکته‌اش را اینجا طرح می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان